

ژوئیه ششم حقوق کیفری

سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

صفحات ۲۲۹-۲۰۳

تحلیل اقتصادی رفتار بزهکار و تبیین بازدارندگی مجازات

دکتر سید مرتضی نعیمی ✉

استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرانزلی

چکیده:

رویکرد اقتصادی به حقوق کیفری تلاش دارد تا با استفاده از فرض انسان اقتصادی، نحوه تصمیم‌گیری و رفتار مجرمین و مجرمین بالقوه را تبیین نموده و راهکارهایی کیفری برای کاهش رفتار مجرمانه ارائه نماید. مدعای این رویکرد آن است که مجرمین، به دلیل عدم قطعیت نتایج حاصل از رفتار مجرمانه، در پی بیشینه‌سازی مطلوبیت مورد انتظار خود هستند و در این راستا از تحلیل هزینه-فایده بهره می‌برند، لذا افزایش قطعیت و شدت مجازات می‌تواند منجر به کاهش پدیده جرم گردد. در این نوشتار، ضمن تبیین این مدعا و بررسی انتقادات وارد بر آن، نتیجه گرفته شده است که اولاً با وجود انتقادات تجربی بر مفهوم انسان اقتصادی، این فرض در تبیین و پیش‌بینی برخی از پدیده‌های مجرمانه می‌تواند موفق باشد. ثانیاً هر چند ارتباط میان درصد تغییرات در شدت و قطعیت مجازات نسبت به کاهش رفتار مجرمانه چندان دقیق و قطعی نیست ولی با توجه به جنبه بازدارندگی مجازات، نظریه اقتصادی می‌تواند مکمل مجازات محور برای برخی نظریه‌های پیشگیری از جرم، مانند پیشگیری وضعی، باشد.

کلید واژه‌ها: رویکرد اقتصادی به حقوق کیفری، بزهکار عقلانی، مطلوبیت مورد انتظار، شدت مجازات، قطعیت مجازات

۱۳۹۳/۵/۲۷

تاریخ دریافت:

۱۳۹۴/۸/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی:

✉ پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

mortezanaeimi@yahoo.com

«تحلیل اقتصادی حقوق» عبارت است از «به‌کارگیری ابزارهای نظریه اقتصاد خرد در تحلیل قواعد و نهادهای حقوقی». (Kornhauser, 2011) در این رویکرد سعی می‌شود به کمک نظریه‌ها، مدل‌ها و فرمول‌های علم اقتصاد و با بهره‌گرفتن از روش تحقیق این علم و بر اساس پیش‌فرض‌ها و اصول اقتصادی، پدیده‌های حقوقی تبیین شده و در راستای اهداف اقتصادی، برای اصلاح و تغییر در حوزه قواعد و نهادهای حقوقی، توصیه‌ها و تجویزهایی هم ارائه گردد.^۱

مراجعه به کتب معتبر در زمینه رویکرد اقتصادی به حقوق نشان می‌دهد که به کارگیری روش و منطق اقتصادی در حوزه علم حقوق در تمام زیر مجموعه‌های علم حقوق گسترش داشته است (برای نمونه، نک: Posner, 2003; Shavell, 2004) از جمله این موارد حقوق کیفری است. در مطالعه حقوق کیفری، رویکرد اقتصادی به دنبال پاسخ‌گویی به سه پرسش اصلی است (کوتر و یولن، ۱۳۸۸: ۵۸۷؛ Becker, 1968; Posner, 1985: 1193) و پژوهش‌های انجام شده توسط متفکرین تحلیل اقتصادی حول سه محور قرار دارد:

اول اینکه چگونه می‌توان پدیده جرم‌انگاری را توضیح داد و اصولاً چه اعمال و رفتارهایی باید جرم تلقی شوند؟ (نظریه توصیفی و هنجاری جرم‌انگاری).^۲

دوم این که هدف از مجازات چه باید باشد و نظام حقوق کیفری روش‌های نیل به این هدف را چگونه باید مدیریت کند؟ (نظریه مجازات).^۳

سوم اینکه مجرمان چگونه تصمیم به انجام جرم می‌گیرند و برای کاهش ارتکاب جرم توسط مجرمین، چه سیاستی در قبال مجازات آنان باید در نظر گرفت؟ (نظریه جرم‌شناختی یا نظریه رفتاری مجرمان).

با توجه به خلا تحقیقاتی در زمینه پرسش اخیر، موضوع مقاله حاضر بررسی ادعاهای رویکرد اقتصادی به حقوق کیفری در رابطه با رفتار مجرمانه و نیز سازوکار مجازات محور رویکرد یادشده در برخورد با جرم می‌باشد.

درباره علت وقوع جرم، نظریه‌های مدرن به پنج دسته تقسیم می‌شوند: نظریه زیست‌شناختی، نظریه روانشناختی، نظریه جامعه‌شناختی، نظریه سیاسی و نظریه

۱. برای آشنایی با مبانی فکری، مدعیات اصلی و کاربردهای رویکرد اقتصادی به حقوق، از جمله، نک: دادگر، ۱۳۸۹؛ کوتر و یولن، ۱۳۸۸

۲. نک: کوتر و یولن، ۱۳۸۸: ۵۸۸ به بعد؛ و نیز Posner, 1985

۳. نک: بابایی و انصاری، ۱۳۹۱؛ خالقی و شاهچراغ، ۱۳۹۳؛ بابایی و انصاری، ۱۳۹۳؛ یزدیان جعفری، ۱۳۸۸؛ حاجی ده‌آبادی و حائری، ۱۳۸۹؛ انصاری و انصاری، ۱۳۹۲ و صبوری پور، ۱۳۹۲

اقتصادی. (Denna, 2002: 291) نظریه اقتصادی در تبیین رفتار مجرمانه پیش‌فرض خاصی دارد که همانا فرض «انسان اقتصادی» (economic man) یا «رفتار عقلانی» یا همان‌گونه که گاه در علوم اجتماعی نامیده می‌شود، «نظریه انتخاب عقلانی» است. بر اساس این فرض، انسان‌ها در گزینش‌های خود از مدل انسان اقتصادی پیروی می‌کنند که بر اساس آن نحوه تصمیم‌گیری فرد در موقعیت‌های مجرمانه تفاوتی با نحوه گزینش او در سایر موقعیت‌ها (از جمله انتخاب کالا یا خدمات موردنیاز در بازار) ندارد و فرد با تکیه بر تحلیل هزینه-فایده و به روشی خاص گزینه مورد نظر را انتخاب می‌کند. بر این مبنا، رویکرد اقتصادی مدعی است که می‌توان با تغییر هزینه‌ها و فواید ناشی از یک انتخاب، که در نگرش آن‌ها بیشتر بر شدت و قطعیت مجازات تأکید می‌شود، گزینش فرد و در نتیجه رفتار او را تغییر داد. البته تلقی‌ها و مدل‌های مختلفی از انسان اقتصادی وجود دارد (نعیمی و راسخ، ۱۳۹۱) ولی در تحلیل رفتار مجرمانه مدل «مطلوبیت مورد انتظار» (expected utility) مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این مقاله به تبیین و ارزیابی مدل اقتصادی از رفتار بزهکار و چگونگی ارتباط آن با بازدارندگی خواهیم پرداخت. پرسش آن است که بزهکار عقلانی به چه معناست و نقش آن در تبیین موضوع بازدارندگی مجازات چگونه است؟ و آیا مدل انسان اقتصادی می‌تواند به مثابه یک رویکرد جای‌گزین، در حوزه مطالعات جرم‌شناختی مورد استفاده قرار گیرد؟ این نوشتار مدعی است اولاً هرچند براساس یافته‌های تجربی، در برخی موقعیت‌های مجرمانه واقعی، تصمیم‌گیری و رفتار فرد دقیقاً از فرض انسان اقتصادی پیروی نمی‌کند، با وجود این فرض در تبیین و پیش‌بینی برخی از پدیده‌های مجرمانه می‌تواند موفق باشد و به مثابه مکملی برای سایر نظریات جرم‌شناسانه تبیینی مورد استفاده قرار گیرد. ثانیاً هر چند ارتباط میان درصد تغییرات در شدت و قطعیت مجازات نسبت به کاهش رفتار مجرمانه چندان دقیق و قطعی نیست و نیازمند پژوهش بیشتر است، ولی با توجه به جنبه بازدارندگی مجازات و عدم موفقیت نسبی نظریه‌های سنتی پیشگیری از جرم، نظریه اقتصادی می‌تواند مکملی مجازات-محور برای برخی نظریات پیشگیری از جرم مانند پیشگیری وضعی باشد.

مقاله حاضر به دو گفتار تقسیم شده است. در گفتار اول که جنبه توصیفی دارد، سعی شده است که مدل تصمیم‌گیری رویکرد اقتصادی به حقوق و به دنبال آن مفهوم بزهکار عقلانی و نقش آن در بازدارندگی مورد بررسی قرار گیرد. در گفتار دوم به نقدهای وارد بر مفهوم بزهکار عقلانی و نقش آن در مدل‌های بازدارندگی مجازات پرداخته شده و در نهایت نظرات موافق و مخالف مورد ارزیابی قرار گرفته است.

گفتار اول: مفهوم بزهکار عقلانی و ارتباط آن با زندگانی مجازات

در این گفتار، در ابتدا مفهوم انسان اقتصادی از منظر علم اقتصاد بررسی خواهد شد. در واقع شناخت مفهوم بزهکار عقلانی، بدون داشتن درک صحیح از مدل تصمیم‌گیری در علم اقتصاد ممکن نیست. در ادامه به بررسی مدل انسان اقتصادی در حقوق کیفری (بزهکار عقلانی) می‌پردازیم. در پایان این گفتار، خواهیم گفت که طرفداران رویکرد اقتصادی چگونه از مفهوم بزهکار عقلانی برای تأثیر گذاری بر حقوق کیفری استفاده می‌کنند. روش گفتار حاضر توصیفی است و سعی شده مدعیات رویکرد اقتصادی، فارغ از هرگونه داوری، تبیین شود. بررسی انتقادات در گفتار دوم انجام خواهد شد.

۱.۱. مفهوم انسان اقتصادی

عموماً، عقلانیت به معنای اقدام به انجام فعلی بنا به دلایل مناسب و حداکثر اطلاعات ممکن و گاهی هم، به معنای به‌کارگیری ابزار مناسب برای رسیدن به اهدافی کاملاً مشخص است (بلاگ، ۱۳۸۷: ۳۰۷؛ دادگر، ۱۳۸۶: ۳۶). در نظریه‌های اقتصادی، مفهوم عقلانیت در معنای خاصی به کار برده می‌شود. در تبیین رفتارهای بازاری، گفته می‌شود که هر کنشگر، اعم از مصرف‌کننده و یا بنگاه اقتصادی، در تلاش برای بیشینه‌سازی مطلوبیت (utility) خود است. واژه مطلوبیت در واقع بیانگر نوعی رضایت ذهنی است که از دارا بودن و مصرف کالاها و خدمات حاصل می‌شود (Kirchgassner, 2008: 12) و لذا مطلوبیت معادل تحقق ترجیحات یا رضایت‌مندی است. در عین حال فعالان عرصه بازار با محدودیت‌ها و موانعی هم‌روبرو هستند که به آن‌ها اجازه نمی‌دهد هر کالا یا خدمتی را انتخاب کنند. این محدودیت‌ها بیشتر به محدودیت درآمدی و قیمت بر می‌گردد. بنابراین کنشگر چاره‌ای ندارد که از میان گزینه‌های پیش‌رو، دست به انتخاب بزند. به نظر اقتصاددانان نحوه تصمیم‌گیری کنشگران در بازار، در مواجهه با گزینه‌ها، عقلانی خواهد بود. منظور از عقلانی بودن انتخاب‌ها این است که کنشگران اقتصادی، منافع و هزینه‌های هر گزینه را منظور کرده و بر این اساس تصمیم‌گیری می‌کنند که انتخاب کدام گزینه منجر به بیشینه‌سازی مطلوبیت خواهد شد (نیلی، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۵). این مدل تصمیم‌گیری را مدل «انسان اقتصادی» می‌نامند. بنابراین دو ویژگی مهم انسان اقتصادی این است که اولاً در تلاش برای بیشینه‌سازی مطلوبیت خود است و ثانیاً تحقق این خواست بر مبنای تحلیل هزینه-فایده صورت می‌گیرد. نتیجه اینکه انتخاب فردی از تقابل ترجیحات یا مطلوبیت فرد و محدودیت‌هایی که با آن روبروست شکل می‌گیرد.

یک تعبیر از مفهوم عقلانیت اقتصادی، مفهوم «مطلوبیت مورد انتظار» است. این مفهوم در مواردی به کار می‌رود که تصمیم‌گیرنده با عدم قطعیت یا نااطمینانی مواجه باشد. توضیح آن که در خیلی از موارد که احتمال وقوع گزینه‌ها قطعی و صد درصد نیست (احتمال کمتر از عدد یک است)، صرف ارزش هر گزینه، یعنی کسر هزینه‌ها از منافع، مطلوبیت آن را تعیین نمی‌کند. در اینجا، باید ارزش هر گزینه را ضرب در احتمال وقوع آن کرد تا «ارزش مورد انتظار» (expected value) بدست آید و بدین ترتیب مطلوبیت مورد انتظار مشخص شود (Posner, 2003:10-11). به عنوان مثال اگر ارزش یک گزینه ۱۰ میلیون تومان باشد ولی احتمال بدست آوردن آن ده درصد باشد، مطلوبیت مورد انتظار آن مساوی با یک میلیون تومان خواهد بود ($10000000 \times 0.1 = 1000000$). به همین ترتیب منافع و هزینه‌های مورد انتظار هم از حاصل ضرب منافع و هزینه‌ها در احتمال وقوع آن‌ها بدست می‌آیند. بنابراین در حالت‌های عدم قطعیت، تعیین میزان مطلوبیت از طریق تعیین مطلوبیت مورد انتظار حاصل می‌شود و نه ارزش خالص گزینه مورد نظر. به عبارت دیگر نمی‌توان گفت که لزوماً ارزش دویست میلیون تومان برای یک فرد بیش از ارزش پنجاه میلیون تومان است، در حالی که احتمال بدست آوردن اولی پنج درصد و دومی نود درصد باشد.

مطلوبیت مورد انتظار با مفهوم خطر همراه است (Posner, 2003:10) یعنی این خطر برای تصمیم‌گیرنده وجود دارد که گزینه مورد نظر برای وی حاصل نشود. اما گرایش افراد نسبت به خطر یکسان نیست و در مواقع عدم اطمینان، رفتارهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند. به نظر اقتصاددانان، هر تصمیم‌گیرنده‌ای ممکن است یکی از سه گرایش روانی زیر را داشته باشد: یا حالت خطرگریزی (risk aversion) داشته باشد، یا خطرپذیر باشد و یا در برابر خطر بی‌تفاوت باشد. در لسان اقتصادی، فرد زمانی نسبت به خطر بی‌تفاوت است (خطر-خنثی) که فقط به ارزش مورد انتظار یک گزینه توجه نماید؛ فرض کنید دو گزینه به فردی پیشنهاد می‌شود: گزینه اول شانس بردن هزار دلار با احتمال پنجاه درصد و گزینه دوم شانس بردن پانصد دلار با احتمال صددرصد. در اینجا هر دو گزینه از نظر اقتصادی ارزش مورد انتظار مساوی دارند که همان پانصد دلار است ($1000 \times 0.5 = 500 \times 1$) برای یک فرد خطرخنثی هر دو گزینه ارزش و مطلوبیت یکسان دارد. در مقابل، افراد خطرگریز، افرادی هستند که نه تنها ارزش مورد انتظار برای آن‌ها مهم است، بلکه میزان خطر نیز برای آن‌ها اهمیت دارد. لذا فرد خطرگریز پیشنهاد دوم را خواهد پذیرفت که احتمال وقوع آن یک است؛ یعنی فرد خطرگریز از میان دو گزینه که دارای ارزش مورد انتظار یکسان باشند، گزینه‌ای را انتخاب خواهد کرد که احتمال وقوع بالاتری داشته باشد. اما شخصی که خطر-پذیر است، وضع نامطمئن را بر وضع مطمئن با همان ارزش انتظاری ترجیح می‌دهد و لذا

گزینه اول را انتخاب می‌کند زیرا هرچند احتمال وقوع آن نصف گزینه دوم است، ولی مطلوبیت آن برای وی بیشتر است (کوتر و یولن، ۱۳۸۸: ۶۸ به بعد). در مدل انتخاب عقلانی معمولاً فرض می‌شود که اغلب مردم خطرگریز هستند (Posner, 2003: 11).

۲.۱. مفهوم بزهکار عقلانی

به کارگیری مدل انتخاب عقلانی در حوزه حقوق بدان معنا است که محاسبه سود و زیان از جانب فرد، متأثر از پاداش‌ها و ضمانت‌اجراهای قانونی است (Hovenkamp, 1991: 293-294). یعنی همان‌گونه که مصرف‌کننده بر اساس محرک‌ها و عوامل بیرونی مانند قیمت کالا و درآمد کالایی را انتخاب می‌کند، ضمانت‌اجراهایی که قانون‌گذار در متون قانونی برای انجام فعل یا خودداری از انجام آن پیش‌بینی می‌کند مانند قیمت‌هایی هستند که کنشگر حقوقی با توجه به آن‌ها تصمیم‌گیری کرده و رفتار خود را تنظیم می‌کند. نتیجه این تحلیل آن است که همان‌گونه که با تغییر قیمت، انتخاب مصرف‌کننده و رفتار وی تغییر می‌کند با تغییر قانون و نظام پاداش‌ها و کیفرها، انتخاب کنشگر حقوقی و رفتار وی تغییر خواهد کرد.

به کارگیری فرض انسان اقتصادی در رابطه با رفتار مجرمانه اولین بار توسط اقتصاددانی به نام «گری بکر» صورت گرفت. وی در مقاله‌ای مشهور با عنوان «جرم و مجازات: رویکردی اقتصادی» این ایده را مطرح کرد که می‌توان با منطق اقتصادی و فرض محوری آن یعنی انسان اقتصادی، نحوه تصمیم‌گیری مجرمین بالقوه را تبیین کرد و لذا رفتار آن‌ها را پیش‌بینی نمود. به نظر گری بکر، «یک نظریه مفید در خصوص رفتار مجرمانه می‌تواند خود را از نظریه‌های مبتنی بر نابهنجاری، نارسایی روانی یا به ارث بردن خصوصیات اخلاقی خاص رها کند و به سادگی، تحلیل عادی یک اقتصاددان از شیوه انتخاب و تصمیم‌گیری یک کنشگر را توسعه دهد.» (Becker, 1968: 170) وی بر این ادعا است که مجرم مانند دیگر افراد به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی حداکثرکننده مطلوبیت خود است. در نتیجه فرد زمانی مرتکب جرم خواهد شد که مطلوبیت مورد انتظار ناشی از ارتکاب، مثبت باشد یعنی منافع مورد انتظار از عمل مجرمانه بیش از هزینه‌های مورد انتظار آن باشد و اگر این تابع منفی باشد، یعنی هزینه‌های مورد انتظار بیش از سود مورد انتظار است، وی دست به ارتکاب جرم نخواهد زد (Ibid: 176).

نکته اصلی در مدل گری بکر، تاکید وی بر عامل عدم قطعیت و خطر در تصمیم‌گیری مجرمانه است. از آنجایی که نتیجه نهایی عمل مجرمانه نامعلوم است و به عبارت دیگر، مجرم بالقوه در حالت عدم قطعیت دست به تصمیم‌گیری می‌زند، بکر از فرض مطلوبیت

مورد انتظار استفاده می‌کند. در توضیح این مدل، فرض کنید که بر مبنای مفهوم انسان اقتصادی، مجرم از ارزش مورد انتظار یک تابع مطلوبیت را بیشینه می‌سازند. این تابع، یعنی مطلوبیت، بستگی به درآمد خالص ناشی از فعالیت مجرمانه دارد. یعنی هر چه درآمد ناشی از جرم بیشتر باشد، مطلوبیت آن هم بیشتر خواهد بود. درآمد ناشی از فعالیت مجرمانه خود به دو متغیر وابسته است: دستگیر شدن و فرار کردن. بنابراین اگر Y درآمد (اعم از پولی و روانی) باشد و F مجازاتی باشد که در صورت دستگیری مجرم متحمل خواهد شد، آنگاه تابع مطلوبیت (U)، در صورتی که مجرم دستگیر شود $U(Y-F)$ ، و اگر فرار کند $U(Y)$ خواهد بود. حال اگر متغیر احتمال دستگیری مجرم از منظر وی P باشد و احتمال عدم دستگیری $1-P$ ، در این صورت تابع مطلوبیت مورد انتظار مجرم از فعالیت مجرمانه عبارت خواهد بود از: $EU=(1-P)U(Y)+PU(U-F)$. لذا اگر این تابع مطلوبیت نسبت به مطلوبیت مورد انتظار از فعالیت قانونی، به اندازه کافی بالا باشد، آنگاه فرض می‌شود که رفتار مجرمانه اتفاق خواهد افتاد. نتیجه اینکه هر تغییری که EU را افزایش دهد، منجر به افزایش نرخ جرم خواهد شد (Taylor, 1978: 36-37). از سوی دیگر، ممکن است مجرم بالقوه گزینه‌هایی از فعالیت قانونی را هم در مقابل داشته باشد که بتواند از آن‌ها کسب درآمد نماید. بدین ترتیب، مجرم بالقوه ممکن است تصمیم بگیرد که بخشی از درآمد خود را از فعالیت‌های قانونی و بخشی را از فعالیت‌های غیرقانونی، که مخاطره‌آمیز هستند، بدست آورد (Eide et al, 2006: 209).

ریشه‌های نظریات گری بکر در رابطه با رفتار عقلانی مجرم، به افکار و اندیشه‌های «سزار بکاریا» و «جرمی بنتام» برمی‌گردد (Eide et al, 2006: 207). سزار بکاریا در کتاب «رساله جرایم و مجازات‌ها» به صراحت اشاره می‌کند که «لذت و الم دو محرک موجودات حساس» هستند. (بکاریا، ۱۳۶۸: ۱۰۵) بنتام نیز بیان می‌دارد لذت و درد هستند که تعیین می‌کنند انسان‌ها چگونه عمل کنند و به همین جهت لذت و درد را می‌توان به منزله ابزار موثر و کارآمد جهت راهبری رفتار انسان‌ها تلقی کرد. (Bentham, 1789: 27) البته در تفکر بنتام، لذت و سود از یک طرف و درد و هزینه از طرف دیگر با یکدیگر مترادف هستند. (Ibid: 14-15) بدین ترتیب می‌توان، به لحاظ مطالعات جرم‌شناختی، ریشه‌های فکری رویکرد اقتصادی به حقوق کیفری را در مکتب کلاسیک جست. در این مکتب، اراده آزاد و لذت‌گرایی عقل باورانه نقشی محوری دارد (ولد و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۱). به عبارت دیگر، مشخصه‌های کلیدی مکتب کلاسیک عبارتند از این‌که همه افراد اراده آزاد دارند، همه رفتارها بر اصل لذت مبتنی اند، جرم‌ها حاصل اراده آزاد و لذت طلبی اند و مجازات‌ها باید با جرم‌ها متناسب باشند. (پاک نهاد، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

در مدل اقتصادی رفتار مجرمانه، منافع یا هزینه‌های ناشی از رفتار مجرمانه می‌تواند شامل تحصیل کالاهای مادی مانند پول یا کالاهای غیر مادی (مثلاً در جرایم ناشی از غلبان احساسات از قبیل جرایم جنسی) باشد که موجب رضایت ناشی از عمل مجرمانه یا همان تحقق ترجیحات فرد مجرم می‌گردد. هزینه‌ها نیز شامل هزینه‌های لازمه برای ارتکاب جرم مانند هزینه تهیه اسلحه یا سایر ابزارها، هزینه فرصت زمان اختصاص داده شده برای انجام جرم و هزینه مورد انتظار ناشی از احتمال دستگیری و مجازات می‌باشد. (Posner, 2003: 219) به عبارت دیگر، از منظر این مدل، فعالیت مجرمانه شبیه آن است که فرد در جایی استخدام شود و در ازای صرف زمان و انجام کار مدنظر، کسب درآمد نماید. به همین ترتیب، بزهکار بالقوه نیز سودها و هزینه‌های ناشی از فعالیت قانونی را در مقابل سودها و هزینه‌های ناشی از فعالیت غیرقانونی که هر دو مستلزم صرف زمان هستند، قرار می‌دهد و بعد تصمیم‌گیری می‌کند (Witt and Witte, 2002:303).

به طور کلی می‌توان گفت که دو مدل اقتصادی از رفتار مجرمانه وجود دارد: یکی از مدل‌ها همان مدلی است که بکر ارائه کرده‌است و مدل غالب است. در این مدل بر تخصیص زمان میان فعالیت‌های مجرمانه و قانونی تاکید می‌شود و درآمد ناشی از جرم شامل رضایت روانی و لذت نیز می‌گردد. مدل دیگر سعی می‌کند که بر اساس رفتار سرمایه گذار در بازار سهام، رفتار مجرمانه را تبیین و پیش‌بینی نماید. بر اساس این مدل، مجرمان مانند سرمایه‌گذارانی هستند که به تاثیر فعالیت خود بر کاهش ثروت و سرمایه توجه دارند و بر این مبنا، میان گزینه‌های بی‌خطر، کم‌خطر و یا پرخطر انتخاب می‌کنند. ویژگی این مدل آن است که در آن منظور از درآمد، درآمد پولی است و لذا فقط در خصوص برخی از فعالیت‌های غیرقانونی که به پول قابل تقویم است، کاربرد دارد و محدودتر از مدل قبلی است و این‌گونه از مدل‌ها معمولاً در تبیین جرایم مالی مانند فرار مالیاتی به کار می‌روند. این در حالی است که مدل‌هایی مانند مدل بکر فرض می‌گیرند که جرم هم انگیزه‌های غیرمالی دارد و هم تبعات غیرمالی و لذا کاربرد آنها گسترده‌تر است. (Heineke, 1978)

۳.۱. بزهکار عقلانی و تبیین بازدارندگی

اگر رفتار افراد در حوزه جرم بر اساس مدل انسان اقتصادی است، پس فرد به محرک‌های بیرونی (که هزینه و منافع ناشی از ارتکاب جرم را کاهش یا افزایش می‌دهد) واکنش نشان می‌دهد. الگوواره اقتصادی دو مجموعه از محرک‌ها را معرفی کند که بر رفتار مجرمان بالقوه یا بالفعل تأثیر می‌نهند: محرک‌های منفی آن‌هایی هستند که مانع از ورود مجرمان به فعالیت‌های غیر قانونی می‌شوند و نقشی بازدارنده دارند که عبارتند از قطعیت و شدت

مجازات و نوع مجازات. محرک‌های مثبت آن‌هایی هستند که افراد را تشویق به مشارکت در فعالیت‌های مشروع، به جای ارتکاب جرم، می‌نمایند که شامل فرصت‌های شغلی و درآمدی، برنامه‌های بازپروری مجرمین و شکاف اندک در توزیع درآمدی جامعه و مسائلی از این دست می‌شوند. (Ehrlich, 1996: 44)

در رابطه با محرک‌های منفی، متفکران رویکرد اقتصادی به حقوق معتقدند که شدت (*severity*) و قطعیت (*certainty*) مجازات، مهم‌ترین عواملی هستند که بر میزان جرم تاثیر می‌نهند و با افزایش هر یک از آن‌ها از میزان جرم کاسته خواهد شد.^۱ در معادله EU، هر چه مقدار P و یا F افزایش یابد، از میزان مطلوبیت مورد انتظار ناشی از فعالیت مجرمانه کاسته می‌شود و لذا نرخ جرم نیز کاهش می‌یابد. در این جا نیز تأثیر بنتمام و بکاریا مشهود است. بنتمام در بخش مجازات کتاب درآمدی بر اصول اخلاق و قانون گذاری، به شرح قواعد خود در باب مجازات می‌پردازد (Bentham, 1789: 141-145). در این میان چند قاعده جلب توجه می‌کنند. مثلاً قاعده اول که می‌گوید: «ارزش مجازات، در هر حالت، نباید کمتر از سود [ناشی از ارتکاب] جرم باشد»، و یا قاعده دوم که معتقد است میزان هزینه‌ای که مجرم از طریق مجازات متحمل می‌شود، باید با شدت جرم، افزایش یابد. بنتمام در کتاب نظریه کیفرهای خود بیان می‌دارد که اگر سود حاصل از جرم برابر ده پوند باشد و احتمال مجازات یک بر دو باشد، برای این که کیفری معادل سود حاصل از بزه گردد، باید آن را به بیست پوند رساند. (نقل از پرادل، ۱۳۹۱: ۶۷) در عین حال، بکاریا نیز در کتاب رساله جرایم و مجازات‌های خود به صراحت بیان می‌دارد: «برای آن که کیفری تاثیر مطلوب را داشته باشد، کافی است که رنج حاصل از آن بیش از سودی باشد که از جرم عاید می‌شود و برای این رنج بیشتر، باید اثر قطعی کیفری و ناکامی از تحصیل سود حاصل از جرم در نظر گرفته شود.» (بکاریا، ۱۳۶۸: ۷۸).

بر اساس نظریات بنتمام، بکر، برای جامعه تابعی از عرضه جرم معرفی می‌کند که دو عامل شدت و قطعیت مجازات بر میزان کل جرم تأثیر می‌نهند. به نظر بکر، تحلیل‌های آماری نشان می‌دهد که افزایش در احتمال مجازات یا شدت مجازات ممکن است مطلوبیت انتظاری فرد را از حالت مثبت به منفی تغییر دهد. البته بکر معتقد است که میزان ارتکاب جرم در یک فرد تابعی است از احتمال محکومیت، شدت مجازات و متغیرهای دیگری مانند میزان درآمد مجرم بالقوه از سایر فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی، تعدد دستگیری‌های مقرون به آزار و حتی تمایلات شخصی فرد برای ارتکاب جرم (Becker, 1968: 176-177)

۱ - برای مشاهده انواع نظریه‌های اقتصادی در این خصوص، نک: وینتر، ۱۳۹۴: ۳۵ به بعد و Eide, 1999

بنابراین ادعای وی در خصوص تاثیر افزایش مجازات یا افزایش احتمال محکومیت با فرض ثابت بودن سایر عوامل می‌باشد.

این باور اقتصاددانان، که تعداد جرایم با افزایش مجازات کاهش می‌یابد، بر این عقیده مبتنی است که در این حالت، برخی از مجرمین تعداد جرایمی را که مرتکب می‌شوند کاهش می‌دهند و برخی افراد، که در صورت نبود مجازات مرتکب جرم می‌شدند، اکنون دیگر دست به این کار نمی‌زنند. قانون تقاضا می‌گوید افراد با افزایش قیمت، مقدار کمتری از یک کالا را تقاضا می‌کنند. به همین ترتیب گفته می‌شود که با افزایش مجازات یک جرم (قیمت)، میزان جرم کاهش می‌یابد (کوتر و یولن، ۱۳۸۸: ۶۰۷-۶۰۸).

درباره محرک‌های مثبت، با توجه به این که مطلوبیت مورد انتظار از منظر اقتصاددانان، تابعی مثبت از درآمد است و با آن رابطه مستقیم دارد، لذا یکی از نتایج چنین تحلیلی می‌تواند این گزاره باشد که با افزایش درآمد ناشی از فعالیت‌های قانونی، فرد انگیزه کمتری برای فعالیت‌های غیرقانونی خواهد داشت (هیرش، ۱۳۸۲: ۱۴۰). به عبارت دیگر، اگر مطلوبیت مورد انتظار فرد از یک فعالیت قانونی، یعنی آن‌چه را که از یک فعالیت قانونی بدست می‌آورد، بیش از مطلوبیت مورد انتظار او از یک فعالیت مجرمانه باشد، قاعدتا باید میان دو گزینه، فعالیت قانونی را انتخاب کند.^۱

اما گذشته از این پرسش که آیا افراد با افزایش مجازات مورد انتظار، جرم کمتری مرتکب می‌شوند یا خیر، پرسش بسیار مهم‌تر این است که نرخ جرائم به چه میزان نسبت به افزایش در مجازات مورد انتظار، واکنش نشان می‌دهد؟ به عبارت دیگر، پرسش مهم به کشش (elasticity) عرضه جرم نسبت به مجازات مربوط می‌شود. در علم اقتصاد گفته می‌شود که در صورت تغییر یکی از عوامل مؤثر بر تقاضا و عرضه کالا (از قبیل قیمت کالا و درآمد فرد)، میزان عرضه و تقاضا تغییر می‌کند و به اصطلاح حساسیت نشان می‌دهد که میزان حساسیت در برابر تغییر عوامل مؤثر بر آن‌ها «کشش» می‌نامند (پژویان و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۲۷). به عنوان مثال، برخی از کالاها، مانند کالاهای ضروری، دارای کشش تقاضای کم هستند. تغییر قیمت این کالاها نمی‌تواند منجر به تغییر زیادی در مصرف آن‌ها گردد. در حالی که برخی از کالاها مانند کالاهای لوکس دارای کشش بالا هستند، یعنی با افزایش قیمت آن‌ها تقاضا برای این کالاها بسیار کاهش می‌یابد (نیلی، ۱۳۸۷: ۴۳).

۱. تحقیقات جرم‌شناسی سنتی نیز به تاثیر نظام اقتصادی و مساله بیکاری در وقوع بزه توجه دارند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۰: ۲۱۷-۲۳۰؛ ولد و همکاران: ۱۳۹۳، فصل هشتم؛ گسن: ۱۳۷۴، ۱۰۸ به بعد) منتها رویکرد این تحقیقات متفاوت از رویکرد اقتصادی است. رویکرد اقتصادی نقش بیکاری را در تابع مطلوبیت و بر اساس تحلیل هزینه فایده بررسی می‌نماید.

کشش می‌تواند نشان دهد که با افزایش قیمت کدام یک از کالاها، تقاضا برای آن کاهش بیشتری می‌یابد و به همین ترتیب این مفهوم در حقوق کیفری هم می‌تواند به کار برده شود: زمانی که جرم با کشش است (یعنی نسبت به افزایش مجازات حساس است)، سیاست-گذاران می‌توانند از طریق افزایش نسبتاً کم در مجازات مورد انتظار، میزان جرم را به صورت قابل توجهی کاهش دهند، اما زمانی که عرضه جرم بی‌کشش است، برای سیاست‌گذاران، متغیرهایی که در حیطه مدل اقتصادی جرم عقلانی قرار می‌گیرند (یعنی موضوعات احتمال مجازات و شدت آن) نسبت به سایر متغیرها، همچون نرخ اشتغال، وضعیت خانوادگی، اعتیاد به مواد مخدر، کیفیت تحصیلی و غیره، اهمیت کمتری دارند. (کوتر و یولن، ۱۳۸۸: ۶۰۸)

مدل فوق می‌تواند این موضوع را توضیح دهد که چرا در برخی از موارد با افزایش شدت مجازات، جرم مورد نظر کاهش نمی‌یابد. دلیل این امر می‌تواند آن باشد که جرم مزبور بی-کشش است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که با افزایش قیمت یک کالای بی‌کشش، تقاضا برای آن کاهش نمی‌یابد، با افزایش مجازات جرم بی‌کشش، میزان آن کم نمی‌شود.

در زمینه عدم کاهش تقاضای کالا در علم اقتصاد گفته می‌شود که دلیل آن، از جمله، نبود کالای جانشین است که مصرف‌کننده بتواند آن را به جای کالای گران شده مصرف کند. همین امر می‌تواند در زمینه جرم نیز صادق باشد. یعنی حتی در صورت افزایش مجازات، با توجه به این که مجرم بالقوه گزینه دیگری را پیش‌رو ندارد و یا گزینه‌های پیش‌رو قابل قیاس با گزینه فعالیت غیرقانونی نیستند، گزینه رفتار مجرمانه را انتخاب خواهد کرد. بنابراین مفهوم کشش می‌تواند توضیح دهد که چرا برخی از مجرمین، پس از مجازات، رفتار مجرمانه را تکرار می‌کنند. درحقیقت هرگاه ترجیحات مجرم ثابت باشند و فرصت‌های پیش‌روی او نیز تغییری نکنند، مجازات نمی‌تواند کمکی به کاهش فعالیت مجرمانه نماید. (Eide et al, 2006: 215)

طرفداران رویکرد اقتصادی در زمینه تأثیر افزایش شدت و قطعیت مجازات بر کاهش جرم، تحقیقات تجربی گسترده‌ای را انجام داده‌اند. (Ehrlich, 1973; Witte, 1980; Ehrlich, 1996; Friesen, 2012) البته اغلب این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تأثیر قطعیت مجازات بر بازدارندگی بیش از تأثیر تشدید مجازات است. (Eide et al, 2006: 206) ^۱ مثلاً مطابق تحقیق ویت، افزایش یک درصدی در قطعیت نسبت به افزایش یک درصدی در شدت مجازات،

۱. از منظر بکار، قطعیت مجازات نقش برجسته‌تری نسبت به شدت مجازات دارد. وی بیان می‌دارد: «حتمی-بودن عقوبتی حتی معتدل، همیشه تأثیری شدیدتر از ترس از مجازاتی موحش که امید رهایی در آن راه دارد، به جا می‌گذارد زیرا وقتی گریز از کیفری محال باشد، ملائمترین رنج‌ها روح بشر را متوحش می‌کند. درحالی-که امید... رفته‌رفته تصور جانکاه‌ترین رنج‌ها را از ذهن دور می‌کند...» (بکار، ۱۳۶۸: ۹۸-۹۹)

عموما، تأثیر بیشتری بر کاهش جرم دارد. به‌ویژه این کاهش در بزهکاران صغیر بیشتر مشاهده می‌شود. (Witte, 1980) با این وجود تأثیر شدت یا قطعیت مجازات با توجه به نوع گرایش افراد به خطر می‌تواند متفاوت باشد. برای افرادی که خطرپذیر هستند، تأثیر شدت مجازات قطعی نیست. این امر به ویژه زمانی حادث می‌شود که میزان درآمد ناشی از جرم افزایش یابد زیرا اثر درآمدی برای افرادی که خطرپذیر هستند، مثبت است. (Becker, 1968: 178) بدین ترتیب در افرادی که خطرپذیر هستند، هر چه احتمال دستگیری و قطعیت مجازات بیشتر باشد، جنبه بازدارندگی افزایش خواهد یافت و هر چه این احتمال کمتر باشد، لزوماً افزایش شدت مجازات به تنهایی منجر به بازدارندگی نخواهد شد. (Witt and Witte, 2002: 303) این امر در افرادی که خطرگریز هستند برعکس می‌باشد و افراد خطرگریز نسبت به تغییرات در شدت مجازات عکس‌العمل شدیدتری نشان می‌دهند. (Friesen, 2012) برخی از تحقیقاتی که در محیط آزمایشگاهی انجام شده، نشان می‌دهد که تأثیر افزایش قطعیت و شدت مجازات بر بزهکاران و افراد عادی یکسان نیست. این بدان معناست که تأثیر تغییرات در شدت مجازات در افراد عادی بیشتر است در حالی که تغییرات در قطعیت بر بزهکاران بیشتر موثر است. این مساله به این دلیل است که اکثر افراد عادی خطرگریز هستند در حالی که بزهکاران اغلب از افراد خطرپذیر تشکیل شده‌اند. (Block and Gerety, 1995; Friesen, 2012) در هر حال، چالش اساسی در تعیین مجازات مطلوب، تعیین نقطه تعادل مناسب میان قطعیت و شدت مجازات باشد. برای تعیین هر سطحی از مجازات مورد انتظار، ترکیب‌های زیادی از قطعیت و شدت وجود دارد. لذا این سیاست‌گذار جنایی است که باید ترکیب مناسبی از احتمال دستگیری و محکومیت و همچنین ضمانت اجرا تعیین کند. ولی اصل کلی این است که برای هر سطحی از مجازات مورد انتظار مطلوب، ترکیبی از قطعیت و شدت باید انتخاب شود که کم‌ترین مقدار منابع را مصروف کند (وینتر، ۱۳۹۴: ۴۴).

در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی، آکادمی ملی علوم آمریکا، ادبیات تجربی پدید آمده پیرامون فرض انسان اقتصادی را بررسی کرد و تایید نمود که پیش‌بینی‌های آن، الگوهای مشاهده شده از رفتار مجرمانه را توضیح می‌دهد. (McAdams, and Ulen, 2008: 2) همچنین رویکرد اقتصادی بر سیاست‌های کیفری، به ویژه در آمریکا، بسیار تأثیرگذار بوده است. مثلاً کمیسیون مجازات ایالات متحده که در اوایل دهه ۱۹۸۰ توسط کنگره تاسیس شد، ماموریت یافت که مجازات‌های فدرال را به اصطلاح عقلانی سازد که از جمله تغییرات، کاهش موارد تعدد مجازات و کاهش اختیارات قاضی در تعیین مجازات یک جرم بود. زیرا به نظر این کمیسیون، تعیین یک مجازات مشخص، بیش از تعیین مجازات‌های متعدد دارای اثر

است. (Ibid:3) همچنین نظر به افزایش نرخ تکرار جرم و شکست تدابیر اصلاحی و بازپروری و نقش عمده مجرمان مکرر در بزهکاری، در ایالات متحده به ویژه در نیمه دوم دهه هفتاد، گروه‌های ویژه‌ای با هدف کاهش احتمال عدم دستگیری برای مبارزه با این دسته از مجرمان تشکیل شد. فرض تشکیل چنین گروهی این بود که با افزایش حتمیت مجازات، قدرت بازدارندگی آن را افزایش دهد (غلامی، ۱۳۸۴: ۱۰۱). در دهه ۱۹۹۰ میلادی، میزان جرایم در ایالات متحده کاهش چشمگیری داشت. برخی از محققان رویکرد اقتصادی، این کاهش را بیش از هر چیز مرهون سیاست‌های مبتنی بر بازدارندگی (از قبیل افزایش در احتمال دستگیری مجرمین) در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می‌دانند که رویکرد اقتصادی به خوبی می‌تواند آن را تبیین کند (Levitt, 2004).

گفتار دوم: نقد و ارزیابی مدل بزهکار عقلانی و دستاوردهای تبیینی آن

در این گفتار ابتدا برخی از مهم‌ترین انتقادات وارد بر بزهکار عقلانی و سپس انتقاداتی را که بر رابطه میان شدت و قطعیت مجازات و بازدارندگی بیان شده، بررسی می‌نماییم. در پایان ارزیابی خود را از این انتقادات، بیان خواهیم نمود.

۱.۲. نقد بزهکار عقلانی

در زمینه مفهوم بزهکار عقلانی، بیشتر انتقادات، به عدم تطابق این مفهوم و فرض پایه‌ای آن یعنی انسان اقتصادی با واقعیات تجربی برمی‌گردد. (نک: نعیمی و راسخ، ۱۳۹۱) توضیح آن - که انسان اقتصادی، بنا به فرض، اولاً هدفش کسب حداکثر مطلوبیت است. دوم، از اطلاعات کامل برای شناخت ترجیحات و گزینه‌های پیش‌رو برخوردار است. سوم، توانایی کامل برای محاسبه منافع و مضار هر گزینه دارد (دادگر، ۱۳۸۶: ۳۸). «هربرت سایمون»، اقتصاددان و روانشناس آمریکایی، دو ویژگی از سه ویژگی بالا را زیر سوال می‌برد. به باور سایمون همیشه ممکن است کنشگر اطلاعات ناکامل و خطا در باره موقعیت فعلی و یا آینده خود و تغییرات احتمالی حادث در آن‌ها در گذر زمان داشته باشد و معمولاً نیز چنین است. اما حتی اگر اطلاعات او کامل باشد، «بر اساس یافته‌های تجربی و نظریه‌های علم روانشناسی، انسان‌ها فاقد قدرت محاسباتی کاملی هستند که در نظریه انسان اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد.» (Simon, 1955:104) نقص در قدرت محاسباتی ممکن است باعث ایجاد شکافی عمیق میان هدف مورد نظر و نتایج واقعی شود. کنش‌ها، آثار و تبعات متفاوتی نسبت به آثار و تبعات مدنظر خواهند داشت و اغلب آثار جانبی به بار خواهند آورد که اصلاً مورد نظر نبوده - است. (Simon, 1983: 17-18) بنابراین هرچند رفتار فرد، به نحو هدفمند عقلانی است،

(Simon, 1955:114) ولی تنها به نحو محدودی چنین است. به عبارت دیگر، انسان از عقلانیت محدود (bounded rationality) برخوردار است. (Simon, 1983: 19) بر این اساس، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا بزهکاران بالقوه، اطلاعات کافی و یا همه اطلاعات لازم در خصوص جرم مورد نظر را دارا می‌باشند؟ آیا آن‌ها از کلیه منافع و هزینه‌های ناشی از جرم آگاهی دارند؟ بر فرض آگاهی و علم به منافع و هزینه‌های ناشی از جرم، آیا بزهکاران بالقوه قادر هستند که این منافع و هزینه‌ها را محاسبه نمایند و آن‌ها را با هم مقایسه کنند؟ برخی از تحقیقات خلاف این موضوع را نشان می‌دهد. (Robinson, 2008: 32)

«دانیل کانمن»، روانشناس آمریکایی، معتقد است که فرد تحت شرایط معین از عقلانیت منحرف می‌شود. بر مبنای نظر کانمن، می‌توان دو شیوه تفکر و تصمیم‌گیری را از هم متمایز کرد که تقریباً با مفاهیم روزمره «تعقل» (reasoning) و «شهود» (intuition) تطبیق می‌کنند. تعقل به نحو حساب شده و همراه با تلاش انجام می‌شود، در حالی که فکر شهودی در لحظه و سریعاً به ذهن خطور می‌کند، بدون اینکه محاسبه آگاهانه و یا تلاشی صورت گیرد. به نظر کانمن، تحقیقات نظام‌مند و مشاهدات علی نشان می‌دهد که اغلب کنش‌ها، معمولاً شهودی هستند. مردم به سخت فکر کردن، عادت ندارند و اغلب، از اعتماد به داوری‌ها و قضاوت‌های لحظه‌ای خود، راضی هستند. (Kahneman, 2003:1450) بنابراین برخلاف تصور رایج در علم اقتصاد، انسان‌ها، برای حل مشکلات خود، از تفکر شهودی بسیار استفاده می‌کنند. نتیجه اینکه تفکر ما، بسیاری از مواقع، متأثر از عوامل محیطی است و لذا کنش‌های افراد می‌تواند تحت تاثیر ترس یا هیجان، عشق، نفرت یا خشم، خوش بینی، بدبینی صورت‌گیرد و تصمیمات فردی، در خیلی از موارد، سطحی و ظاهری است. نتیجه این استدلال این است که بسیاری از رفتارهای بزهکارانه، نه نتیجه محاسبه عقلانی بلکه نتیجه شهود و تصمیم‌گیری‌های آنی است.

رفتارهای خلاف قاعده از سوی متفکران حقوق و اقتصاد رفتارگرا نیز مورد تأیید قرار گرفته‌است. به عنوان نمونه یکی از این رفتارهای خلاف قاعده، مشکل «خوش‌بینی بیش از حد» است. مشاهدات تجربی نشان می‌دهد که رفتار افراد، اغلب، مبتنی بر خوش‌بینی بیش از حد است یعنی مردم فکر می‌کنند که رخدادهای بد و ناگوار، بعید است که برای آن‌ها رخ دهد و به عبارت دقیق‌تر، مردم احتمال وقوع یک حادثه ناگوار برای خود را کمتر از احتمال وقوع آن برای دیگران ارزیابی می‌نمایند. (Jolls et al, 1998: 1524) اگر این مشکل را در خصوص رفتار مجرمانه به کار ببریم به این معنا است که مجرمین، اغلب، احتمال کمی برای دستگیری خود قائل هستند و به همین جهت خطر و هزینه رفتار خود را کمتر از مقدار واقعی ارزیابی می‌کنند. نتیجه خوش‌بینی بیش از حد آن است که اثر بازدارندگی مجازات بر

مجرمین بالقوه را کاهش می‌دهد زیرا آن‌ها احتمال دستگیری و مجازات خود را کمتر از میزان واقعی تخمین می‌زنند. (Garoupa, 2003) همچنین این مشکل نشان می‌دهد که اطلاع داشتن از خطرات و یا هزینه‌های یک رفتار به معنای این نیست که فرد از ارتکاب آن هم خودداری می‌کند. (مثال‌های این تحلیل را می‌توان در رفتارهای اجتماعی مانند کشیدن سیگار و رانندگی پرخطر مشاهده کرد.) تحقیقات دیگری نشان می‌دهد که افراد نسبت به خود، استعدادها و وضعیت آینده، بیش از مقداری که تجربه یا واقعیت‌ها گواهی می‌دهد، خوش‌بین هستند. (McAdams and Ulen, 2008: 17) این وضعیت در مورد رفتار مجرمانه می‌تواند منجر به خوش‌بینی بیش از حد مجرم بالقوه، در خلاصی از دست مامورین شود.

همچنین به نظر برخی رفتار مجرمین به دلیل ضعف قدرت خودکنترلی، اغلب در تعارض با تحلیل اقتصادی مرسوم است. (Jolls et al, 1998: 1538) البته در پاسخ به این ایراد، برخی از طرفداران رویکرد اقتصادی بیان داشته‌اند که حتی اگر این تحلیل درست باشد، در هر حال پس از دستگیری و محکومیت، اغلب مجرمین دچار افسوس خواهند شد و هزینه‌های ناشی از عمل خود را درک خواهند کرد. همین امر باعث خواهد شد که در آینده دست به ارتکاب جرم نزنند. بنابراین هرچند قدرت اراده محدود، منجر به کاهش جرم در زمان حال نخواهد شد ولی می‌تواند رفتار مجرمانه در آینده را کاهش دهد و لذا سیاست‌هایی که این افسوس را افزایش می‌دهد باید بخشی از برنامه بازدارندگی باشند. (Garoupa, 2003:7)

ایراد دیگر جهت‌گیری ذهنی به سمت زمان حال است. ویژگی اغلب رفتارهای مجرمانه این است که منافع ناشی از عمل، نزدیک و فوری است در حالی که هزینه‌های ناشی از آن (اگر اصلاً هزینه‌ای داشته باشند) در دراز مدت ظاهر می‌شود. به همین جهت آن‌ها معمولاً به زمان حال فکر می‌کنند و جهت‌گیری ذهنی به سمت زمان حال دارند و این تمایل در آن‌ها وجود دارد که هزینه‌های ناشی از جرم را، که معمولاً در آینده ظاهر می‌شود، بیش از اندازه کوچک بشمارند و نسبت به آن کم اعتنا باشند. (Jolls et al, 1998: 1538).

۲.۲. نقد رابطه شدت و قطعیت مجازات و بازدارندگی

در خصوص رابطه شدت و قطعیت مجازات و بازدارندگی، برخی از محققین معتقدند هر چند به طور کلی اعمال مجازات نقشی بازدارنده نسبت به رفتار مجرمانه دارد، ولی افزایش شدت مجازات یا قطعیت آن تأثیری بر رفتار مجرمانه ندارد. به نظر آنان، مجرمین بالقوه اغلب اطلاعی از قوانین جزایی ندارند. حتی اگر هم اطلاعی از این قوانین داشته باشند، به دلیل تاثیر عوامل شیمیایی (مثلاً در اثر مصرف مواد مخدر و مشروبات الکلی)، اجتماعی و موقعیتی،

اغلب قادر نیستند که این آگاهی را در هدایت رفتارشان به کارگیرند. حتی اگر هم بتوانند چنین کاری کنند، به نظر می‌رسد که تحلیل اقتصادی و محاسبه سود و زیان توسط مجرمین بالقوه منتهی به این نتیجه می‌شود که نقض قانون بر رعایت آن ترجیح دارد زیرا این افراد یا احتمال مجازات را بسیار کم ارزیابی می‌کنند یا اینکه دوربودن مجازات آن‌ها را وادار به کوچک شمردن آن می‌نماید یا (Robinson and Darley, 2004: 173-205; Anderson, 2000) بر طبق تحقیقات انجام شده توسط اندرسون، حدود هفتاد و شش درصد مجرمین اصلاً هیچ تصویری از خطر دستگیری و یا مجازات احتمالی جرم ارتكابی نداشتند. (Anderson, 2000) از سوی دیگر، برخی از جرایم از سوی افرادی ارتكاب می‌یابد که مجنون هستند. در خصوص تاثیر افزایش شدت و قطعیت مجازات بر این‌گونه افراد چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توان مدعی شد که مجانین نیز در هنگام ارتكاب اعمال مجرمانه دست به محاسبه هزینه-فایده می‌زنند. به نظر منتقدین مدل انتخاب عقلانی برای تبیین این‌گونه رفتارها مناسب نیست (Robinson, 2008: 29؛ هیرش، ۱۳۸۲: ۱۵۲).

اشکال دیگر به نحوه محاسبه تأثیر شدت و قطعیت بر کاهش مجازات برمی‌گردد. برخی محققین (Brooks, 2007:30-31; Robinson, 2008: 24)، این پرسش را مطرح کرده‌اند که میزان تاثیر یک قانون جدید، که مجازات را افزایش داده، بر کاهش جرم چگونه باید تعیین شود؟ آیا بر فرض کاهش جرم پس از وضع قانون، می‌توان این کاهش را به آن نسبت داد؟ چگونه می‌توان گفت که مثلاً چند دزد دوچرخه بالقوه در اثر تهدید قانون جدید از ارتكاب جرم خودداری کرده‌اند؟ در حقیقت هرچند ما قادر هستیم که نرخ جرایم کشف‌شده را تعیین کنیم^۱ و آن را با تغییرات قانونگذاری مقایسه نماییم ولی برای اینکه ارزیابی ما دقیق باشد لازم است که گزاره‌های زیر صادق باشند:

۱- مردم قوانین و مجازات‌های جدید را می‌دانند.

۲- این مجازات‌ها آثار بازدارنده دارند.

۳- مردم به دلیل اثر بازدارنده این مجازات‌ها از ارتكاب آن اعمال خودداری کرده‌اند.

اما آیا شواهد کافی برای تایید هر کدام از این گزاره‌ها وجود دارد؟

از سوی دیگر، بعضی منتقدین بیان می‌دارند که نباید در سیاست‌گذاری بیش از اندازه بر دلالت‌های نظریه‌گری بکر تکیه کرد. این‌که مجرمین گرایش‌های خطرپذیری دارند مربوط به ترجیحات و سلیقه افراد می‌شود که در هر مدل اقتصادی برای مدت مشخص از زمان

۱. در حقیقت، بررسی‌ها نشان می‌دهد که آمار ارائه شده در خصوص ارتكاب جرم اصلاً دقیق نیست و فاصله معناداری با جرایم واقع‌شده دارد. در این خصوص نک: پیکا، ۱۳۹۳: ۷۰ به بعد

ثابت فرض می‌شود. به عبارت دیگر، این گرایش‌ها پیشینی هستند و بخشی از هر مدل بازدارندگی جمعی محسوب می‌شوند. لذا اولاً گرایش‌های افراد نسبت به خطر بی‌اهمیت است و ثانیاً وقتی در خصوص بازدارندگی درباره کل جامعه صحبت می‌کنیم آنگاه اولویت شدت یا قطعیت مجازات بر سیاست‌های جنایی اهمیت خود را از دست می‌دهد. (Mendes, 2004) این سخن بدین معنا است که توصیه بکر و طرفداران وی به سیاست‌گذاران در خصوص ویژگی خطرپذیری بزهکاران و هدایت هزینه‌های اجتماعی به سمت افزایش در قطعیت مجازات و احتمال دستگیری مجرمین نمی‌تواند آنقدر مهم باشد.

۳.۲. ارزیابی انتقادات

در ارزیابی انتقادات وارد بر فرض انسان اقتصادی و دلالت‌های آن برای حوزه حقوق کیفری، چند نکته قابل ذکر است:

الف- به نظر می‌رسد که مدعای منتقدان رویکرد اقتصادی، لاقط در برخی جهات، دور از واقع نباشد. قدرت محاسباتی و اطلاعاتی مجرمین برای محاسبه منافع و هزینه‌های ناشی از جرم ممکن است دقیق نباشد. از سوی دیگر، می‌توان گفت برخی رفتارهای مجرمانه محصول شهود هستند و نه محاسبه‌گری عقلانی. همچنین رفتارهای خلاف عقلانیت نیز از مجرمین سر می‌زند. در عین حال، به نظر می‌رسد فرض انسان اقتصادی نمی‌تواند برخی از پدیده‌های مجرمانه را تبیین و یا پیش‌بینی نماید. فرض انسان عقلانی در تبیین جرایم غیرعمدی و جرایم ناشی از جنون، الکل و مواد مخدر موفق نخواهد بود. حتی می‌توان در قدرت پیش‌بینی قطعی این تحلیل درباره مجرمین عادی که تحت تأثیر خشم، عصبانیت یا ... هستند، تردید کرد. فرایند استدلال، نقشی محوری در مدل انسان اقتصادی دارد و لذا توجیه رفتار مجرمانه‌ای که بدون قصد قبلی و یا به صورت اتفاقی حادث شده، بر اساس مدل انتخاب عقلانی، با تکلف همراه است و نمی‌توان تبیین درستی از امر واقع شده بدست داد. در توجیه و تبیین این گونه رفتارها، تحلیل‌های روانشناختی و زیستی به نظر موفق‌تر هستند. از این گذشته، همان‌گونه که برخی از محققان نیز متذکر شده‌اند (هیرش، ۱۳۸۲: ۱۴۱) با توجه به این‌که هدف رویکرد اقتصادی، هدایت رفتار انسان‌ها از طریق تحمیل هزینه بر انواع معینی از فعالیت‌هاست، بر اساس این منطق، وضع مجازات بر فعالیت‌های غیرارادی یا تحقق نیافته ناکارآمد خواهد بود.

در خصوص تأثیر شدت مجازات بر کاهش جرم، می‌دانیم بسیاری از مجرمین و حتی مردم عادی از چند و چون مجازات‌ها آگاه نیستند. به نظر می‌رسد که شواهد کافی برای تأیید این مدعا وجود ندارد که افراد جامعه از قوانین جدید و مجازات‌های مندرج در آن

آگاهی دارند و این مجازات‌ها و قطعیت آن‌ها به گونه‌ای است که اثر بازدارنده دارد و این که برخی از افراد جامعه که از ارتکاب جرم خودداری می‌کنند به دلیل اثر بازدارنده مجازات‌ها است. پولینسکی و شاول، دو تن از مهم‌ترین متفکرین رویکرد اقتصادی، معتقدند که در زمینه اندازه‌گیری اثرات بازدارندگی مجازات، به ویژه، در خصوص تفکیک و مقایسه تأثیر شدت مجازات و قطعیت آن، باید تحقیقات بیشتری صورت گیرد. (Polinsky and Shavell, 2000:73) دلایل فوق می‌تواند این مدعا را تقویت نماید که فرض انسان اقتصادی را نباید به مثابه یک نظریه رفتاری کامل در حوزه حقوق کیفری مورد استفاده قرارداد.

از سوی دیگر، تاکید برخی اقتصاددانان بر نقش بیکاری و عدم امکان فعالیت قانونی در ارتکاب جرم، می‌تواند با این واقعیت که بسیاری از جرایم توسط جوانانی انجام می‌شود که هنوز مهیای ورود به بازار کار نیستند، با چالش مواجه شود. (نک: Witt and Witte, 2002: 303)

ب- با وجود انتقادات، انسان اقتصادی هنوز در ادبیات اقتصادی و نیز تحلیل اقتصادی حقوق دست بالا را دارد. دلایل این امر متعدد است. (نک: نعیمی و راسخ، ۱۳۹۱) مثلاً برخی از اقتصاددانان مانند میلتون فریدمن (Friedman, 1953)، اعتقاد دارند فرضیه‌های بسیار مهم دارای پیش‌فرض‌هایی هستند که به شدت نمایانگر توصیفی غیردقیق از واقعیت هستند. یک پیش‌فرض به بسیاری از شرایط موجود توجهی ندارد زیرا موفقیت آن نشان می‌دهد که این شرایط برای تبیین یک پدیده بی‌ربط بوده‌اند. بنابراین پرسش درست در مورد پیش‌فرض یک فرضیه این نیست که آیا به لحاظ توصیفی واقع نما است، بلکه پرسش درست این است که آیا این پیش‌فرض‌ها به جهت اهدافی که مد نظر ماست، «تخمین به اندازه کافی خوبی» است یا خیر (Ibid:14-15). ریچارد پازنر نیز نقصان‌های علم اقتصاد و به طور خاص، تحلیل اقتصادی حقوق را می‌پذیرد، ولی به دفاع از پیش‌فرض انسان اقتصادی بیان می‌دارد که قابلیت ابطال آن دور از دسترس اقتصاددان می‌باشد. استدلال پازنر آن است که علم اقتصاد و علوم طبیعی در برخی از مهمترین ضعف‌های روش‌شناختی سهیم می‌باشند. (Posner, 1990: 366-367)

ج- نظریه‌های سنتی جرم‌شناختی و نظریه اقتصادی، رویکردی متفاوت به مساله شکل-گیری ترجیحات فردی و در نتیجه انتخاب کنشگر دارند. نظریه‌های جرم‌شناختی سنتی علت‌گرا هستند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۷۱۷) و در پی بررسی تأثیر عوامل روانی، اجتماعی یا زیستی بر هنجارها، خواسته‌ها و ترجیحات مجرم هستند. اما نظریه‌های اقتصادی به عوامل فوق‌اعتنایی ندارند و ترجیحات را ثابت فرض می‌کنند. البته این بدان معنا نیست که عوامل یاد شده اهمیت ندارند بلکه همان‌گونه که گفته شد این امر دلایل

روش شناختی دارد و نویسندگان اقتصادی ضروری نمی‌بینند که در مورد آن‌ها بحث کنند و یا اصولاً خود را صالح به اظهار نظر در این خصوص نمی‌دانند. از منظر اقتصاددانان، تعیین ترجیحات، که امری ذهنی است، به راحتی امکان‌پذیر نیست و به همین جهت فرض می‌شود که این ترجیحات به ندرت و با گذشت زمان طولانی تغییر می‌کنند. بنابراین تحلیل اقتصادی به جای ترجیحات، تمرکز خود را بر مطالعه محدودیت‌ها (محرک‌های بیرونی) می‌نهد. بر این اساس، موضوع مطالعه اقتصاددانان، تاثیر تغییر محدودیت‌ها بر رفتار کنشگر است و لذا اعتقاد دارند که با تغییراتی که در محدودیت‌ها (مانند قیمت یا مجازات) حادث می‌شود، تغییر در رفتار فرد را می‌توان به عنوان عکس‌العملی در برابر محرک‌های بیرونی تبیین کرد و پیش‌بینی‌هایی دقیق صورت داد. (Mathis, 2009: 12) بر این مبنا، بزهکار عقلانی گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که بهتر ترجیحات وی را برآورده می‌سازد، فارغ از این که محتوای این ترجیحات چه باشد. اگر فردی رفتار مجرمانه را انتخاب می‌کند یعنی هزینه ناشی از ننگ اجتماعی را نیز به حساب آورده و یا اینکه از منظر وی، این امر هزینه به حساب نمی‌آید. لذا در رویکرد اقتصادی به جرم، فقط بر تاثیر ضمانت‌اجراهای قانونی بر نتایج رفتار غیرقانونی تمرکز می‌شود.

۵- با توجه به مطالب فوق، می‌توان گفت که نظریه اقتصادی، نه یک نظریه رقیب یا جانشین برای نظریه‌های جرم‌شناختی، بلکه مکمل آن‌ها است. مشکل اغلب نظریه‌های سنتی جرم‌شناختی این است که اصلاح رفتار مجرمانه، بر اساس یافته‌های آن‌ها، یا تقریباً غیرممکن است (به این دلیل که ژنتیکی است یا به فیزیک یا ساختار بدنی یا شکل جمجمه و یا ... بستگی دارد) و یا باید در دراز مدت و با صرف هزینه و وقت فراوان صورت گیرد. شاید به همین دلیل بوده که به اعتقاد متخصصان امر، در سال‌های اخیر، پس از اینکه آرمان‌های بازپروری و پیشگیری متأثر از جرم‌شناسی علت‌گرا با بحران مشروعیت و کارایی مواجه شدند، رویکرد عده‌ای از حقوقدانان و جرم‌شناسان و نگاه دولت‌ها به پدیده بزهکاری و کنترل اجتماعی جرم متحول شده (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۷۲۲؛ و نیز نک: غلامی، ۱۳۸۴) و رجوع به اراده آزاد مکتب کلاسیک و برداشت نوین از آن، یعنی بزهکار عقلانی، سرعت و شدت بیش‌تری یافته‌است (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۱۴۲). یکی از مهمترین و پرنفوذترین نظریه‌های پیشگیری از جرم، یعنی «پیشگیری وضعی»، مبتنی بر فرض انسان عقلانی است. در این نوع از پیشگیری به جای تمرکز بر ویژگی مجرمان و تلاش برای اصلاح و درمان آنان، بر کاهش فرصت‌های مجرمانه تاکید می‌شود. بر این اساس، راهبرد افزایش خطر از طریق افزایش شدت و یا قطعیت مجازات و نیز دشواری ارتکاب جرم و کاهش سود احتمالی ناشی از جرم می‌تواند بزهکار عقلانی را از ارتکاب جرم منصرف سازد (همان: ۱۴۴). در عین حال

کیفرشناسی نو، ضمن بهره‌بردن از دستاوردهای رویکرد اقتصادی، ضمن بهنجار انگاشتن جرم به منزله یک خطر اجتماعی، مدیریت آن و ناتوان‌سازی مرتکب را از گذر سازوکارهای کیفری و فناوری‌های جدید کنترل و نظارت ممکن می‌داند (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۸: ۷۴۶). همچنین در دهه‌های اخیر شاهد نوعی بازگشت به سیاست‌های مبتنی بر کیفر و سرکوب در جوامع غربی هستیم (نک. کاشفی اسماعیل زاده، ۱۳۸۴). همه این‌ها نشان می‌دهد که نظریه اقتصادی، بر تحولات جزایی معاصر بسیار تاثیرگذار بوده‌است. ضمن آن‌که باید توجه داشت که بازدارندگی به مثابه یکی از دیرینه‌ترین هدف‌های مجازات، نقشی اساسی در پیشگیری از جرم بازی می‌کند (نک. دادبان و آقایی، ۱۳۸۸).

بکر و طرفداران رویکرد اقتصادی بر این اعتقادند که حتی اگر انتخاب‌های فرد، که مبتنی بر باورهای شخصی هستند، نادرست باشد، انتخاب‌ها، از نقطه نظر ذهن انتخاب کننده، معنادار هستند و رفتار وی را می‌توان بر همین اساس فهمید و تبیین کرد. (Eide et al, 2006: 217) از سوی دیگر، درک عموم از آزادی اراده و اختیار انسان و تاثیر پاداش و کیفر بر رفتار فرد، که برخی شواهد تجربی هم آن را تایید می‌کنند،^۱ نشان می‌دهد که مجرم اگر نگوئیم اختیار مطلق، لاقلاً اختیار نسبی در ارتکاب جرم دارد و اغلب مجرمان ارتکاب جرم را دانسته و سنجیده انتخاب می‌کنند (صفاری، ۱۳۸۱: ۲۲۹-۲۲۸).

برخی از جرم‌شناسان معاصر (پیکا، ۱۳۹۳: ۲۷) بیان داشته‌اند که در جوامع توسعه یافته، ارتکاب جرم، بیشتر، با ثروت و فراوانی منابع سروکار دارد تا با فقر. به عبارت دیگر، در این جوامع، افزایش جرایم سازمان یافته و ارتباط آن با مسائل اقتصادی نشان می‌دهد که تلقی ارتکاب جرم به عنوان منبعی برای کسب درآمد، بیش از پیش در حال گسترش است. اگر این نظر را بپذیریم آنگاه می‌توانیم نقش بیشتری برای نظریه اقتصادی رفتار مجرمانه در تحلیل‌هایی قائل شویم که در خصوص «تبهکاری سودجویانه» یا جرایم فرصت مدار (نک. صفاری، ۱۳۸۱: ۲۰۶ به بعد). می‌باشد. از سوی دیگر، برخی از رفتارهای مجرمانه که در شرایط ناچاری و در نبود گزینه‌های مختلف کسب درآمد صورت می‌پذیرد با مفهوم اقتصادی کشش قابل تبیین است. مفهوم کشش، خاطر نشان می‌سازد که برای کاهش رفتار مجرمانه باید گزینه‌های قانونی کسب درآمد را پیش روی مجرمین بالقوه افزایش داد.

در رابطه با مساله بازدارندگی، بصیرت‌های تحلیل اقتصادی در وارد کردن مفهوم خطر در تحلیل‌ها، می‌تواند در تبیین گرایش‌های افراد نسبت به خطر و سیاست‌های مقابله با گروه-

۱. برخی از اقتصاددانان سعی کرده‌اند که با تغییراتی جزئی در مدل انسان اقتصادی مورد استفاده بکر (یعنی مدل مطلوبیت مورد انتظار) همان نتایج مورد نظر وی را بدست آورند و شواهدی تجربی نیز در تایید یافته‌های خود ذکر کرده‌اند (Garoupa, 1998; Lattimore and Witte, 1986).

های خطرپذیر، مفید باشد. باید توجه داشت که هدف اصلی اقتصاددانان در حقوق کیفری، مدیریت رفتارهایی است که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی نامطلوب است و برای جامعه به صورت بالقوه یا بالفعل هزینه دارد. (Shavell, 2004:470) لذا همان گونه که به کارگیری روش وضعی لاقل در جرایم علیه اموال و برخی جرایم علیه اشخاص، می تواند قابل توجه باشد (صفاری، ۱۳۸۱)، رویکرد اقتصادی به مجازات، در بعد سزادهی مواجهه با پدیده مجرمانه، می تواند به مثابه مکمل نظریه‌هایی مانند نظریه وضعی عمل نماید. بدین ترتیب دیدگاه‌های مبتنی بر رویکرد اقتصادی، برای کاهش هزینه‌های ناشی از جرم، بر مجازات مجرم و تحلیل عناصر مجازات یعنی شدت و قطعیت آن تأکید می‌کنند در حالی که دیدگاه‌های مبتنی بر مدیریت خطر، برقراری امنیت را هدف اصلی حقوق کیفری به حساب می‌آورند و بیشتر بر اقدامات تامینی و نظارت بر گروه‌های در معرض بزهکاری تأکید دارد. (نک: ماری، ۱۳۸۳) در هر حال، اگر به کارگیری بصیرت‌های دیدگاه‌های سنتی جرم‌شناختی به تنهایی کارساز نیست، لازم است که در کوتاه مدت یا میان مدت، به جای قربانی انگاشتن مجرم و قائل شدن نقش منفعلانه برای وی، از طریق مکانیسم‌های مبتنی بر مجازات، به مدیریت و کنترل رفتارهای مجرمانه دست زد تا ضمن کاهش هزینه‌های ناشی از جرم، لاقل امنیت برای شهروندان خطرگریز و عادی فراهم ساخت. از سوی دیگر، اگر برخی از جرایم نسبت به افزایش مجازات پرکشش هستند، باید از مکانیسم‌های مجازات محور در مبارزه با این گونه از جرایم بهره برد.

نتیجه‌گیری

متفکران تحلیل اقتصادی حقوق معتقدند که بزهکاران، مانند هر انسانی، با توجه به گرایش‌ها و ترجیحات خود، تصمیم‌گیری کرده و اقدام به ارتکاب بزه می‌نمایند. بر این اساس، آنها پیشنهاد می‌کنند که با افزایش شدت و قطعیت مجازات می‌توان به کاهش رفتار مجرمانه کمک کرد. در خصوص محاسبه مطلوبیت مورد انتظار توسط مجرمین، باید توجه داشت که مجرمین بالقوه، رفتار مجرمانه را نه بر اساس محاسبه احتمال واقعی بلکه بر اساس احتمال تصویری خودشان، انجام می‌دهند. بنابراین محاسبه احتمال وقوع هر یک از گزینه‌های پیش‌رو، برای مجرم بالقوه دور از واقعیت است و به دشواری بتوان پذیرفت که فرد قادر باشد احتمال وقوع رخدادهایی چون دستگیری، محکومیت، میزان مجازات یا هزینه فرصت فعالیت‌های قانونی خود را دقیقاً محاسبه نماید. دستگیری مجرم نشان می‌دهد که وی در محاسبه احتمال دستگیری خود دقیق عمل نکرده است.

با وجود انتقادات تجربی وارد بر مفهوم بزهکار عقلانی، با توجه به نقصان‌های جرم‌شناسی سنتی، اگر انسان اقتصادی را به مثابه یک مدل انتزاعی و ابزاری برای تبیین رفتار تلقی کنیم، می‌توان از این مدل، به مثابه مکملی برای نظریه‌های دیگر و به‌ویژه نظریه جدیدتر پیشگیری وضعی بهره برد. پذیرش رویکرد اقتصادی به مثابه یک نظریه مکمل، می‌تواند جرم‌شناسان و سیاست‌گذاران را از بصیرت‌های تحلیل‌های اقتصادی بهره‌مند سازد. مدل انسان اقتصادی در تبیین برخی از رفتارهای مجرمانه، مانند جرایم عمدی، جرایم سودجویانه و حتی سازمان‌یافته، موفق به نظر می‌رسد و نیز به کارگیری مفهوم کشش، در تحلیل برخی رفتارهای مجرمانه، می‌تواند مفید باشد. بر این اساس، افزایش قطعیت مجازات و احتمال دستگیری در جرایم خرد و پرکشش شاید بتواند در کاهش پدیده مجرمانه در رویارویی با مجرمین پرخطر، به شرط متنوع بودن گزینه‌های پیش‌روی این گونه مجرمین، مؤثر باشد.

در حقیقت نظریه اقتصادی، از میان عوامل مختلف تاثیرگذار بر ارتکاب جرم، دو عامل شدت و قطعیت مجازات را جدا می‌کند و سعی می‌کند نشان دهد که با توجه به هزینه‌های فراوانی که ارتکاب جرم و پیشگیری از آن برای جامعه دارد، قانون‌گذاران چگونه باید به رابطه میان این دو عامل و پدیده مجرمانه واکنش نشان دهند تا بیشترین فایده نصیب اجتماع گردد.

بصیرت‌های تحلیل اقتصادی می‌تواند در شناسایی راهبردهای رویارویی با مجرمین از نظر گرایش آن‌ها به خطر و به خصوص در زمینه اتخاذ راهکارهای مجازات‌محور مفید باشد. به نظر نمی‌رسد بتوان جنبه بازدارندگی مجازات را از آن سلب کرد. در این صورت، لاقفل، در برخی از جرایم که تعداد بیشتری از مردم با آن‌ها درگیر هستند (مانند جرایم راهنمایی و رانندگی) و یا حساسیت اجتماعی بالایی دارند (مانند قتل عمد، تجاوز به عنف، جرایم سازمان‌یافته و اقتصادی)، می‌توان فرایندی را تدارک دید تا تعداد بیشتری از مردم از تغییرات در شدت مجازات آگاهی داشته باشند. افزایش اطلاع‌رسانی در خصوص میزان مجازات، دستگیری و قطعیت مجازات جرم‌هایی که جامعه حساسیت بیشتری نسبت به آنها دارد، گامی بزرگ اما کم هزینه در مقابله با رفتار مجرمانه محسوب می‌شود. همچنین با افزایش هزینه‌های ارتکاب جرم، از طریق بالابردن احتمال دستگیری و قطعیت مجازات، می‌توان در انگیزه‌های فردی مجرمین بالقوه، تغییراتی ایجاد کرد. از سوی دیگر، افزایش احتمال دستگیری و مجازات، می‌تواند لاقفل، بخشی از مجرمینی را که دستگیر و مجازات شده‌اند دچار پشیمانی نماید و در انگیزه‌های آتی آن‌ها تأثیرگذار باشد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. انصاری، باقر و انصاری، اسماعیل (۱۳۹۲)، «مقدمه‌ای بر تحلیل اقتصادی حقوق کیفری»، **دایره‌المعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله‌های تازه‌های علوم جنایی)**، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: میزان، چاپ اول، کتاب دوم، صص ۶۹۶-۶۷۷.
۲. بابایی، محمد علی و انصاری، اسماعیل (۱۳۹۱)، «تحلیل هزینه‌های جرم»، **فصلنامه حقوق تطبیقی**، شماره ۹۴، صص ۷۹-۹۸.
۳. بابایی، محمد علی و انصاری، اسماعیل (۱۳۹۳)، «تحلیل اقتصادی پیشگیری از جرم»، **فصلنامه مطالعات حقوقی**، دوره ششم، شماره اول، صص ۶۰-۳۱.
۴. بکاریا، سزار (۱۳۶۸)، **رساله جرایم و مجازات‌ها**، ترجمه دکتر محمد علی اردبیلی، چاپ اول، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۵. بلاگ، مارک (۱۳۸۷)، **روش‌شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه اقتصاد را تبیین می‌کنند**، ترجمه غلامرضا آزاد، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۶. پاک‌نهاد، امیر (۱۳۸۸)، «جرم‌شناسی و اراده آزاد»، **تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)** زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران: میزان، صص ۱۴۴-۱۲۹.
۷. پردال، ژان (۱۳۹۱)، «**تاریخ اندیشه‌های کیفری**»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ششم، تهران: سمت.
۸. پژویان، جمشید، خداداد کاشی، فرهاد و موسوی جهرمی، یگانه (۱۳۸۳)، **کلیات علم اقتصاد**، چاپ دوم، تهران: دانشگاه پیام نور.
۹. پیکا، ژرژ (۱۳۹۳)، **جرم‌شناسی**، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ سوم، تهران: میزان.
۱۰. حاجی ده‌آبادی، محمد علی و حائری، سید احسان (۱۳۸۹)، «بررسی هزینه‌های جرم با نگرشی اسلامی»، **حقوق اسلامی**، شماره ۲۴، صص ۶۰-۳۳.
۱۱. خالقی، ابوالفتح و شاهچراغ، سید حمید (۱۳۹۳)، «تحلیل اقتصادی حقوق کیفری بر اساس نظریه‌های همسو با عمل‌گرایی حقوقی»، **آموزه‌های حقوق کیفری**، شماره ۷، صص ۸۲-۵۳.
۱۲. دادبان، حسن و آقایی، سارا (۱۳۸۸)، «بازدارندگی و نقش آن در پیشگیری از جرم»، **فصلنامه حقوق**، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۱۴۸-۱۲۵.
۱۳. دادگر، یداله (۱۳۸۶)، **درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد**، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۱۴. دادگر، یداله (۱۳۸۹) **مؤلفه‌ها و ابعاد اساسی حقوق و اقتصاد**، چاپ اول، تهران: پژوهشکده اقتصاد تربیت مدرس و نور علم.

۱۵. صوری پور، مهدی (۱۳۹۲)، «مدل سازی برای تعیین شدت بهینه کیفر نقدی»، **دایره المعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله های تازه های علوم جنایی)**، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: میزان، چاپ اول، کتاب دوم، صص ۱۰۱-۸۶.
۱۶. صفاری، علی (۱۳۸۱)، «انتقادات وارده بر پیشگیری وضعی از جرم»، **تحقیقات حقوقی**، شماره ۳۵ و ۳۶، صص ۲۳۴-۱۹۳.
۱۷. غلامی، حسین (۱۳۸۴)، «سیاست کیفری سخت گیرانه»، **دانش انتظامی**، شماره ۲۷، صص ۹۵-۱۲۱.
۱۸. کاشفی اسماعیل زاده، حسن (۱۳۸۴)، «جنبش های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه ها»، **مجله تخصصی الاهیات و حقوق**، شماره ۱۵-۱۶، صص ۲۹۸-۲۵۷.
۱۹. کوتر، رابرت و یولن، تامس (۱۳۸۸)، **حقوق و اقتصاد**، ترجمه یداله دادگر و حامده اخوان هزاوه، چاپ اول، همدان: نشر نور علم.
۲۰. گسن، ریموند (۱۳۷۴)، **جرم شناسی نظری**، ترجمه مهدی کی نیا، چاپ اول، تهران: مجد.
۲۱. ماری، فیلیپ (۱۳۸۳)، «کیفر و مدیریت خطرها: به سوی عدالتی محاسبه گر در اروپا»، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل زاده، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۴۸ و ۴۹، صص ۳۶۴-۳۳۱.
۲۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۷۰)، «بزهکاری و شرایط اقتصادی»، **تحقیقات حقوقی**، شماره ۹، صص ۲۳۰-۲۱۷.
۲۳. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۸)، «کیفرشناسی نو-جرم شناسی نو، درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار»، **تازه های علوم جنایی (مجموعه مقالات)** زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران: میزان، صص ۷۵۰-۷۱۷.
۲۴. نعیمی، سید مرتضی و راسخ، محمد (۱۳۹۱)، «تیین و نقد انسان اقتصادی در رویکرد اقتصادی به حقوق»، **دانشنامه حقوق اقتصادی**، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۲، صص ۱۶۸-۱۳۴.
۲۵. نیلی، مسعود (۱۳۸۷)، **مبانی اقتصاد**، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۲۶. ولد، جرج؛ برنارد، توماس و اسپینس، جفری (۱۳۹۳)، **جرم شناسی نظری (گذری بر نظریه های جرم شناسی)**، ترجمه علی شجاعی، چاپ هفتم، تهران: سمت.
۲۷. وینتر، هارولد (۱۳۹۴)، **اقتصاد جرم**، ترجمه حمید بهره مند و زهرا ساکیانی، چاپ اول، تهران: دادگستر.
۲۸. هیرش، ورنر (۱۳۸۲)، «تحلیلی از حقوق جزا با رویکرد اقتصادی»، ترجمه محمد زمان رستمی، **روش شناسی علوم انسانی**، سال نهم، شماره ۳۶، صص ۱۷۳-۱۳۸.

۲۹. یزدیان جعفری، جعفر (۱۳۸۸)، «تاملی بر نظام هزینه-فایده در حقوق کیفری»، *فقه و حقوق*، سال پنجم، شماره ۲۰، صص ۱۳۶-۱۲۱.

ب. انگلیسی:

1. Anderson, David(2000), "The Deterrence Hypothesis and Picking Pockets at the Pickpocket's Hanging", at: <http://ssrn.com/abstract=214831>.
2. Becker, Gary (1968), "Crime and Punishment :An Economic Approach" , **Journal of Political Economy** , vol. 76, no. 2, pp. 169-217.
3. Bentham, Jeremy (1789) , "**An Introduction to the Principles of Morals and Legislation**", Batoche Books (reprinted in 2000).
4. Block, Michael and Gerety, Vernon(1995), "Some Experimental Evidence on Differences between Student and Prisoner Reactions to Monetary Penalties and Risk", **Journal of Legal Studies**, vol. 24, no.1, pp. 123-138.
5. Brooks, Thom (2007), "Rethinking Punishment", "**International Journal of Jurisprudence and Philosophy of Law**, vol. 1, pp. 27-34.
6. Denno, Deborah(2002), "Crime Causation: Field", in Joshua Dressler(ed.), "**Encyclopedia of Crime and Justice**", New York: Macmillan, Second Edition, vol.I , (pp. 290-291).
7. Eide, Erling (1999), "Economics of Criminal Behavior", in Bouckaert, Boudijn and De Geest , Gerrit (eds.) , "**Encyclopedia of Law and economics**" , Chentelham: Edward Elgar Publishing, Vol. VIII, (pp. 345-389).
8. Eide, Erling ; Rubin, Paul and Shepherd, Joanna (2006), "Economics of Crime", **Foundations and Trends in Microeconomics**, vol.2, no.3 , pp. 205-279.
9. Ehrlich, Isaac (1973), "Participation in Illegitimate Activities: A Theoretical and Empirical Investigation", **The Journal of Political Economy**, vol. 81, no. 3, pp. 521-565.
10. Ehrlich, Isaac (1996), "Crime, Punishment and The Market for Offenses", **The Journal of Economic Perspectives**, vol. 10, no.1, pp. 43-67.
11. Friedman, Milton (1953), "**Methodology of Positive Economics**", in his book: "Essays in Positive Economics" , Chicago: The University of Chicago Press.
12. Friesen, Lana (2012), "Certainty of Punishment versus Severity of Punishment: An Experimental Investigation", **Southern Economic Journal**, vol. 79, no. 2, pp.399-421.
13. Garoupa, Nuno(1998), "Crime and Punishment: Further Result", at: <http://ssrn.com/abstract=145756>.
14. Garoupa, Nuno (2003), "Behavioral Economic Analysis of Crime: A Critical Review", **European Journal of Law and Economics**, vol. 15, no.1, pp. 5-15.

15. Heineke, John (1978), "Economic Models of Criminal Behavior: An Overview", in Heineke, John (ed.), **"Economic Models of Criminal Behavior"**, Amsterdam: North-Holland Publishing, Chapter One.
16. Hovenkamp, Herbert (1991-1992), "Rationality in Law and Economics", **George Washington University Law Review**, vol.60, pp.293-338.
17. Jolls, Christine; Sunstein, Cass and Thaler, Richard (1998), "A Behavioral Approach to Law and Economics", **Stanford Law Review**, vol.50, no.5, pp.1471-1550.
18. Kahneman, Daniel (2003), "Maps of Bounded Rationality: Psychology for Behavioral Economics", **The American Economic Review**, vol.93, no.5, pp. 1449-1475.
19. Kirchgassner, Gebhard (2008), **"Homo Oeconomicus: The Economic Model of Behavior and Its Application in Economics and Other Social Sciences"**, New York: Springer.
20. Kornhauser, Lewis (2011), "The Economic Analysis of Law", The Stanford Encyclopedia of philosophy, Edward Zalta (ed.), at : <http://stanford.edu/entries/legal-conanalysis/>.
21. Lattimore, Pamela and Witte, Ann (1986), "Models of Decision Making Under Uncertainty: The Criminal Choice", In Cornish, Derek and Clarke, Ronald (eds.), **"The Reasoning Criminal: Rational Choice Perspectives on Offending"**, New York: Springer-Verlag, (pp. 129-155).
22. Levitt, Steven (2004), "Understanding Why Crime Fell in the 1990s: Four Factors that Explain the Decline and Six that Do Not", **Journal of Economic Perspectives**, vol. 18, no. 1, pp. 163-190.
23. Mathis, Klaus (2009), **"Efficiency instead of Justice?"**, New York: Springer.
24. McAdams, Richard and Ulen Thomas (2008), "Behavioural Criminal Law and Economics", at: <http://ssrn.com/abstract=1299963>.
25. Mendes, Silvia (2004), "Certainty, Severity, and Their Relative Deterrent Effects: Questioning the Implications of the Role of Risk in Criminal Deterrence Policy", **Policy Studies Journal**, vol. 32, no.1, pp. 59-74.
26. Polinsky, Mitchell and Shavell, Steven (2000), "The Economic Theory of Public Enforcement of Law", **Journal of Economic Literature**, vol.38, no.1, pp. 45-76.
27. Posner, Richard (1985), "An Economic Theory of the Crime and Criminal Law", **Columbia Law Review**, vol.85, no.6, pp. 1193-1231.
28. Posner, Richard (1990), **"The Problems of Jurisprudence"**, Cambridge: Harvard University Press.
29. Posner, Richard (2003), **"Economic Analysis of Law"**, New York: Aspen Publishers.
30. Robinson, Paul and Darley John (2004), "Does Criminal Law Deter? A Behavioural Science Investigation", **Oxford Journal of Legal Studies**, vol. 24, no.2, pp. 173-205.

31. Robinson, Paul (2008), "**Distributive Principles of Criminal Law**", New York: Oxford University Press.
32. Simon, Herbert (1955), "A Behavioral Model of Rational Choice", **The Quarterly Journal of Economics**, vol.69, no.1, pp. 99-118.
33. Simon, Herbert (1983), "**Reason in Human Action**", Stanford: Stanford University Press.
34. Shavell , Steven(2004) , "**Foundations of Economics Analysis of Law**", Cambridge: Harvard University Press.
35. Taylor, John(1978), "Econometric Models of Criminal Behavior: A Review", in Heineke, John (ed.), "**Economic Models of Criminal Behaviour**", Amsterdam: North-Holland Publishing, ChapterTwo.
36. Witte, Ann Dryden (1980), "Estimating the Economic Model of Crime With Individual Data", **The Quarterly Journal Of Economics**, vol.94, no.1, pp.57-84
37. Witte, Ann Dryden and Witt, Robert (2002), "Crime Causation: Economic Theories", in Dressler, Joshua (ed.), "**Encyclopedia of Crime and Punishment**", New York: Macmillan, 2nd Edition, vol. I, (pp. 302-308).